



پیاده انتحاری؛ وزیر شد



فرید سیاوش

در نیمه شبی از خلوت خاطره ها؛

"شبی که قصه فانوس و باد می گفتند
چراغ ها همگی زنده باد می گفتند"



و آن زنده بادها بیشترین یاقوت وار امیل گردن آراسته گران و گرداننده های آن شب پر خاطره و به یاد ماندنی شده بود. شبی که کبیر جان و خانواده در قامت امیر همه ظاهر شده بودند. شبی که برای پامیری و عروسش؛ کوتاه ترین، ساده ترین، کم خرج ترین و زیبا ترین عروسی را بر پا داشتند.

در گوشه خلوتر، بساط شطرنج هموار و دو بازیگر چال مدار در برابر هم سنگر گرفته و جمعی مشاور و نظریه پردازان عصر عتیق و سیل بین های بی روزگار آندو را حلقه زده بودند.

دو مشاور ارشد هم از قوه به فعل آمده و چرب تر از بازی کنان اصلی تحرک داشتند. ماما محشور در پُست مشاور ارشد فهیم ادا و شعیب اسحاق زی، لوی مشاور بشیر دژم خود را تراشیده بودند.

تاریخ شفاهی آن شب گواهی میداد که آندو مبارزه طبقاتی را یا در لحاف قورمه ای دوران دیجیتال پیچانده یا چون سپند دود هوا کرده، یکی در رکاب شاه ظالم و دیگری در رکاب شاه عیاش فرمان می راندند. چه خونها که نریختند و چه سربازان نازنین را قربان



اقتدار و هوس شاهان خود که نکردند. از هیجان زیاد، گاهی قوانین اساسی شطرنج مانند: تسلط بر مرکز میدان، حرکت اسپ قبل از فیل و قلعه رفتن شاه را فراموش شان می شد. عجب تر اینکه چند باری فیل دژم در نقش رُخ، ایفای وظیفه کرده و مهره های پهلویش را می خورد شاید هم حق به جانب بوده و اراده داشتند تا سنت شکنی و ساختار شکنی را به ما سیل بین ها بفهمانند.

لحظه حساسی پیش آمد و دژم، ادا را در موقعیت دشواری قرار داد. ضربان قلب ها تصاعد هندسی یافت و نفس در سینه ها حبس. من که تا آن لحظه بازی را زیر نظر داشتم، در فکر نجات افتادم که این روایت قدیمی در ذهنم رقصیدن گرفت:

"شاه جهان را وزیر بود هندو تبار بنام بیربل که ماهر شطرنج بودی وقتی شاه جهان شطرنج ازو یاد گرفت شرطی بست با او که هر کس بازنده شود زن دهد دیگری را بازی شروع شد و حالتی پیش آمد که شاه مات میشد ازینرو حالش به هم خورد و در خلوتسرا در آمد و او را چهار زن بود به نامهای "جهان" "حیات" "وفا" و "دلارام" قصه و شرط با بیربل به آنها بگفت و سخن هر یک از آنها را بشنید تا هر آنکو نه خوب گفته باشد در بدل آن شرط دهد هر کدام چیزی گفت و نوبت آنکه همیشه از پشت پرده به صحنه ی بازی شاه جهان و بیربل مترصد بودی رسید و نامش "دلارام" بود و او گفت:

شاهها دو رُخ بده و دلارام را مده
از اسپ پیاده پیش کن با فیل کشت و مات

شاه جهان تا این بشنید بدانست و مرحبا گفت و واپس وارد خانه ی که بیربل منتظرش بود شد و شروع کردند به ادامه ی بازی شاه جهان آن نقشه به کار بست و بیربل دفاع نتوانست کرد و مات شد و اما شاه عقد آن شرط بر وزیرش بخشید. "اما شرط ادا و دژم کباب بره با چاشنی دختر رز بود، آن "دختر رز که تو بر تارک تاکش دیدی." در همان هنگامه برد و باخت، اشارتی به ادا رسید و آن مرد تیزهوش و تیز بین به سر دویدن را شروع کرد. پیاده نترس را بر خط تروریسم بین الشطرنجی واسکت انتحاری پوشاند و روانه سنگر شاه دژم نمود، کدام خر، فیل و اسپ جرات می کرد به آن انتحاری نزدیک شود. چشم به هم زدنی پیاده انتحاری فیلخانه امارت را اشغال و وزارت را به غنیمت گرفته و خود وزیر جنگ شد و شاه عیاش و زنباره دژم را کشت و مات داد و دژم را در جای باخت باژگون نمود. اوایلا هایی شعیب جایی را نگرفت. دست ادا بالا و شاه ظالم او فاتح میدان شد. دیدم فاصله بُرد و باخت را؛ یکطرف خاطره ها یک طرف فاصله ها.

